

# پذیرفتن انتقاد و

## یادداشت مترجم

عنوان نویسنده زیاد سرو کار نداشته‌ایم تا خود در عمل ببینیم که نگارش یک مقاله تحقیقی و گذراندن آن از مراحل چم اندر خم نقدها و بررسیها و باز نویسیهای بیابایی و سرانجام رساندن آن به مرحله چاپ و انتشار در یک نشریه علمی، گاه از انجام خود تحقیق علمی و کشف حقایق تازه نیز دشوارتر و زمان گیرتر و جانکاه تر است. در این مقاله آنچه را در عمل ندیده‌ایم در مقام نظر می‌خوانیم.

این ترجمه از روی مقاله انگلیسی «Taking Criticism and using it» نوشته Murray F. Markland از نشریه *Scholarly Publishing* (Feb. 1983 pp 138-147) انجام گرفته است. در برگرداندن نوشته به فارسی طرز سخن آن، که جای جای بسیار غیررسمی و خودمانی می‌شود، تا آنجا که می‌شده، حفظ شده است.

نوشته‌ای است در زمینه نقد و بررسی مقاله‌های تحقیقی از سوی نشریه‌های علمی، پیش از آن که آن مقاله‌ها را چاپ و منتشر کنند. هر چند دامنه موضوع نوشته محدود است، کاربرد مطالبی که در آن هست می‌تواند بسیار گسترده‌تر باشد. یعنی مطالب آن را بسا که در نقد و بررسی و ویرایش انواع دیگر مقاله‌ها و حتی کتابها هم به کار بتوان برد. انگیزه مترجم در برگرداندن آن به فارسی این بوده است که از رهگذر آن پژوهشگران نویسنده فارسی‌زبان ببینند هر مقاله تحقیقی که در نشریات علمی و تحقیقی کشورهای دیگر به چاپ می‌رسد، از چه مراحل پرچم و خم و توان فرسایمی گذرانده می‌شود. ما پژوهش به طرز امروزی کم داشته‌ایم. لذا مقاله تحقیقی هم کم نوشته‌ایم، و بالطبع با نشریه‌های علمی نیز به

## چکیده مقاله

هر که می‌خواهد اثری منتشر کند باید خود را آماده کند تا هر انتقادی را بپذیرد، آن را بسنجد و به کار گیرد. نویسنده تازه کار می‌تواند از پس‌زندهای ناشران در سها بیاموزد، تنها به این شرط که خود خواهان یادگیری باشد.

هر که می‌نویسد، و اثرش خواننده و بررسی می‌شود، خواه و ناخواه مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. هیچ نویسنده‌ای سخن آخر را نمی‌گوید؛ خواننده منتقد همواره پس از او سخن خواهد گفت گرچه سخنان منتقد درباره اثری است که خواننده می‌شود، بسیاری از نویسندگان آن سخنان را متوجه خودشان می‌انگارند؛ و هرگاه چنان سخنانی منفی باشد، بهتشان می‌زند، از جا در می‌روند، آزرده می‌شوند و آنها را توهین تلقی می‌کنند. هر طرز تلقی از این دست مانعی سهمگین بر سر راه بهره‌گیری از انتقاد است. صاحب اثر

## چطور دیدیش؟»

گفتم «سوسش زیاد بود؛ نمی شد همه اش را خورد. خیلش جا ماند.»

گفت «آخر این غذا را همه این طور دوست دارند.» و بعد داستان دور و درازی را برایم سر کرد؛ خلاصه آن این بود که من یک آشپز آبدیده ام و تو نیستی. را هم را گرفتم و رفتم. بازی، لذت غذا را که بر من حرام کرد، بماند؛ اما نمونه آشکاری به دستم داد از این که ما چگونه دو اصل بنیادی انتقادپذیری را اغلب نادیده می گیریم:

(۱) جویای انتقاد نشوید مگر آن که واقعاً خواهانش باشید. اگر آنچه می خواهید تأیید است، که فرضاً با ستایشی دست و دلتان را گرم کنید، این را بگذارید تا خودش بیاید. دیگر نپرسید که «خوب، تو درباره این اثر چه فکر می کنی» - مبادا راستش را بگویند. به امید چیزی فراتر از تأییدهای معمولی، از قماش «خوب است دیگر»، پانفشارید. آنچه دلتان می خواهد بنویسید؛ اما، اگر معیار نگارستان همین است و بس، دیگر با چاپ و پخش نوشته هایتان خود را در معرض انتقادهایی که تحملش را ندارید قرار ندهید.

(۲) سعی نکنید ثابت کنید که منتقدانتان در اشتباهند. اولاً به دلیل این که چنین کاری بسیهوده است. منتقدان تنها برداشتهای شخصی خود را نسبت به آنچه نوشته شده است گزارش می کنند و لذا همواره برحقند. صرف نظر از آن که به چه پایه از مهارت و آزمودگی رسیده باشند، داوریهای انتقادیشان درونگرایانه است؛ مگر آنجا که پای واقعیتی مسلم در میان باشد. منتقد فقط وقتی بر خطا است که نظر خود را بد عرضه کرده باشد. در ثانی، به سود نویسنده نیست که حقانیت خود را به زیان منتقد به کرسی بنشانند؛ با این کار، حس حق طلبی خود را ممکن است ارضا کند، اما به چاپ اثرش کمک نخواهد کرد؛ گذشته از آن که دوست و کمک کاری را هم بسا که از کف بدهد و یا خاطر ویرایشگری را هم بیازارد. و این به قدر کافی بد هست؛ اما بدتر از آن این است که نویسنده در یک چنین حالت روحی نخواهد توانست به کاوش در اثر خود پردازد تا معلوم کند که آیا خود باعث بروز چنان انتقادی نشده است. و این یعنی طرد انتقاد؛ و انتقاد را نباید طرد کرد، زیرا که سرپای آن به گونه ای سودبخش است. اگر اثری برای یک خواننده مسأله انگیز، ناپذیرفتنی یا

# بهره گیری از آن

نوشته موری مارک لند

ترجمه علی محمد حق شناس

در نخستین برخورد با هر انتقادی بسا که لب به دندان بگذرد، به آسمان و زمین ببرد یا به داروی اعصاب پناه ببرد. با این همه، پس از این برخورد نخستین، آنچه باز می ماند اثر او است و انتقادی که می باید از آن بهره گرفت. همین که خشم فرو نشیند، گیرم که رنجشی هم بر جای بماند، عقل سلیم می تواند صاحب اثر را رهنمون شود تا از رهگذر آن انتقاد به ارزشیابی دوباره اثر خود و اصلاح آن برسد. اما نویسنده خوب حتی بدین هم بسنده نمی کند؛ بلکه با منتقدان اثر خود، خواه با گفتگوی حضوری خواه با مکاتبه و خواه در عالم خیال، باب سخن می گشاید و می کوشد تا از یاریهای بی دریغ آنان بهره بردارد. برخی از نظرهای منتقدان سودبخش تر از برخی دیگر است. سودبخشها را برگزید و باقی را فرو نهد.

آنچه در زیر می آید پیشنهادهایی است به محقق که تازه قلم به دست گرفته، پیشنهادهایی درباره انواع انتقادهای پذیرفتنی، شیوه های برخورد مناسب با آنها و چگونگی بهره جویی از نقد. اما این که چگونه باید اثری را باز نوشت در زیر نمی آید. از دست ردی هم که ناشران به سینه نویسندگان می زنند سخن نخواهیم گفت. (دردناک است، ولی تحملش باید کرد). از انتقادهایی هم که پس از چاپ اثر می شود یاد نخواهیم کرد. تنها به امر دریافت، قبول و بهره جویی از انتقاد پیش از مرحله چاپ بسنده می شود.

نخست به مثالی از جایی دیگر توجه کنیم: در رستورانی در فورت برگ (Fort Bragg) غذایی خورده بودم که، ای، بدک نبود. صورتحساب را که می پرداختم، صاحب رستوران؛ که خود آشپز آنجا هم بود، پرسید غذا چطور بود؟ گفتم «ای، خوب بود. من که پسندیدمش».

اصرار ورزید که: «دستپخت خودم و کشف خودم است.

حک کننده باشد، برای خوانندگان دیگر نیز چنین خواهد بود؛ و این واقعیتی است مسلم.

نویسنده تازه کار از چه کسانی جویای انتقاد می‌تواند شد؟ از همکارانی که از آنان درخواست کمک کرده است، و از ویرایشگران و داوران نشریه‌ها. وقتی نویسنده‌ای اثرش را برای ناشری می‌فرستد، ممکن است یکی از سه پاسخ زیر را دریافت کند:

۱) یادداشتی حاکی از رد اثر. و این خود نوعی انتقاد است. «از ارسال مطلب شما سپاسگزاریم. چاپ آن در نشریه مقدور نیست. کثرت مطالب دریافتی امکان پاسخ شخصی را از ما سلب کرده است. از بابت هر دو متأسفیم» ردی است بسی هیچ توضیحی. اما نویسنده خود در خواهد یافت که اثرش را با آثار دیگران سنجیده و آن را ناقص تشخیص داده‌اند. چون هر ردی از این دست می‌تواند معلول دلایل بی‌شماری باشد، از چنین یادداشت‌هایی سود چندانی نمی‌توان برد و نویسنده هیچ کاری نمی‌تواند کرد جز آن که اثرش را برای نشریه‌ای دیگر بفرستد.

۲) رد همراه با دلیل. اثر همراه با توضیحی از سوی سردبیر بازگشت داده می‌شود؛ توضیح بسا که منعکس کننده نظر محقق باشد که طرف مشورت سردبیر بوده است. برخی از سردبیران چنین توضیحی را حتی از آثاری هم که هیچ امیدی به اصلاحشان ندارند (جز آن که آرزو می‌کنند آنها را دوباره ببینند) دریغ نمی‌ورزند. هر توضیحی از این شمار به نیت آموزش، در مقام همکاری محققان در رفع مشکل یکدیگر، عرضه می‌شود. از آن سود بسیار می‌توان برد.

۳) پذیرش اثر. اما پذیرش نامشروط کم است: «ما اکثر آثار را به قید تجدید نظر می‌پذیریم. تجدید نظرها می‌توانند کلی یا جزئی باشند... از این روی، مطلبی که سرانجام در نشریه ما به چاپ می‌رسد با اثری که در آغاز ارسال می‌شود اغلب به کلی متفاوت است.» درخواست بازنویسی را نباید توهین تلقی کرد. نویسنده تازه کار، و حتی نویسنده کارآموده، باید در این مرحله خود را آماده پذیرش هر انتقاد، راهنمایی و اصلاح بجایی کرده باشد، حتی اگر صریح و تند باشد. «باید بگویم که آخرین بخش نوشته شما، به گمان ما، دلسردکننده است. تغییر ناگهانی طرز و آهنگ بیان در این بخش به گوش ما خوش نمی‌آید. گرچه سبک سخن به

ظاهر آرام است، با این همه، نشانی از خودنمایی و حتی خودستایی در آن به چشم می‌خورد. آیا مایلید در این بخش تجدید نظر کنید؟» جواب این پرسش تند و برنده آن است که: «آری».

اگر چه انتقاد را باید پذیرفت و به کنار بست، از ارزشیابی شخص انتقادکننده و سنجش اعتبار نظرهای او نیز غافل نمی‌باید بود. از روی ویژگیهای شخصی برخی از منتقدان می‌شود پی برد که آنان را تا چه اندازه جدی باید گرفت.

آن عده از همکاران که در دفترهای کارشان در راهروهای اداره سرشان به کار است، بسا که منتقدان خوبی، یعنی منتقدان مؤثری، نباشند. این یکی شاید دل نازکی داشته باشد؛ شاید گوشه‌های برنده نظرش را بساید تا از آزار دوستی بپرهیزد. آن دیگری شاید با بیان چیزی از این قماش که «درخشان بود!» نشان دهد که از تیزی و باریک‌اندیشی نقادانه هیچ بویی نبرده است. بدین مقدار دل خوش نکنید؛ خواننده موشکاف دیگری را دست و پا کنید.

نظرخواهی از افراد فراوان دلیل خردمندی البته هست؛ اما پاسخهای آنان می‌تواند گیج کننده هم باشد؛ این یکی اثر را بیش از اندازه کوتاه می‌یابد و آن دیگری بیش از اندازه بلند. یکی همان مطلبی را از آن می‌فهمد که مطلوب نویسنده بوده است و دیگری آن را بد می‌فهمد. این خواهان جزئیات بیشتر است و آن خواهان جزئیات کمتر. یکی می‌گوید روان و گیرا است؛ یکی هم می‌گوید نثرش می‌لنگد و طرزش به درون مرزهای سخنان پیش پا افتاده بی‌روح فرو می‌لغزد. این می‌گوید روشنگر است، آن می‌گوید حرف تازه‌ای ندارد. همه این نظرهارا باید واری کرد، اما اثری یگانه را نمی‌توان با رعایت عادلانه همه آنها باز نوشت. نویسنده در رویارویی با چنین پاسخهای ضدونقیض، می‌باید خود به داوری درباره منتقدان همت گمارد. منتقدی که اثر را خوب می‌فهمد، بسا که از پیش با موضوع آن آشنا بوده باشد. آنکه آن را درست نمی‌فهمد، شاید پیش از آن هم استعداد خود را در بدفهمی آثار به نمایش گذاشته باشد. آن دیگری که نثر و طرز اثر را نمی‌پسندد،

خودش چطور می نویسد؟ البته، گاه پیش می آید که از میان همه پاسخها تنها یکی آشکارا بر حق است و باقی بر خطا.

در میان همکاران اگر کسی هست که نخست هر نوشته‌ای را واقعاً می خواند و سپس در مدعاهای آن باریک می شود و از میزان تازگی محتوای آن می پرسد و نیز از سبک و زبان آن ایراد می گیرد، هم او را می باید برای نقد و نظر خواهی در نظر گرفت. یک چنین نقد و نظر خواهی، بخصوص چون شخص انتقادکننده خود حضور دارد تا به توضیح و تفصیل برداشتهای خود بپردازد، به ویژه سودبخش خواهد بود؛ البته با این شرط که انتقادهای او به درستی پذیرفته شود. هرگاه چنین خواننده منتقدی نتواند مطلبی را مستقیماً از خود اثر دریابد، سعی نکنید آن مطلب را شفاهاً به او تفهیم کنید؛ به جای این کار، خود اثر را بازنویسی کنید.

تازه پس از این همه نقد و نظر خواهی، باز هم میان اثری که برای نشریه‌ای فرستاده می شود و چاپ همان اثر در نشریه، منتقدان دیگری قرار دارند: سردبیر و داوران نشریه. نویسنده محقق درباره این دسته از منتقدان چیزهایی به کم یا بیش می داند. هر چند به طور معمول همه آنان سوای سردبیر برای او ناشناخته می مانند. به هر حال، نویسنده می تواند از همان مقدار دانشی که نسبت به داوران نشریه دارد در ارزشیابی نظرها و انتقادهای آنان بهره جوید. این دسته از داوران مردمی کمابیش خبره اند: خبره در رشته‌های تخصصی خود، و خبره در کار گزینش مطلب برای چاپ در نشریه‌های مربوط به تخصص خود. چنین مردمی نمونه خوان نیستند، لذا خود را چندان درگیر چیزهایی از شمار املاء لغات، نقطه گذاری، نکات دستوری، پانویسی و آیین کتابشناسی نمی کنند، جز آن که با مشاهده بی‌مبالاتی در این موارد احتمالاً ابرو درهم کشند. اینان همکاران نویسنده در زمینه تخصصی اویند، کارشناسان امور مربوط به مقالات و نوشته‌های علمیند، راهگشایان کوششهای بی‌شمارند در پیشبرد دانش. اما چه بسا خود آنان هم رقیبان هم‌طرز از نویسنده اثر باشند و درباره همان موضوع سرگرم پژوهش؛ و لذا به اثر مزبور علاقه‌ای بر حق داشته

باشند. چنین مردمی اگر به مقاله‌ای برخوردند که با اندیشه و کارشان دمساز باشد، یا محتوای آن با دریافتهایشان همراستا باشد، احتمالاً خشنود خواهند شد؛ یا برعکس، چه بسا احساس خطر خواهند کرد. فی‌المثل، چون خودشان هم در خصوص آن موضوع اندیشه‌ای همانند دارند، ممکن است دریافت بکری را همچون نکته‌ای شناخته و عادی قلمداد و طرد کنند. برخی از آنان به مقتضای خوی و خصلت چنانند که آرزو می کنند کاش نویسنده چیزی دیگر نوشته بود، چیزی دیگر که خود آنان می نوشتند هر آینه اگر خودشان به همان زمینه پژوهشی تعلق می داشتند. چنین کسانی اگر با محتوای مقاله مخالف باشند، ممکن است جوانمردی به خرج دهند و پیشنهاد کنند تا از دیگران نیز نظر خواهی شود؛ و یا ممکن است به سردبیر توصیه کنند تا مقاله را رد کنند. اینان می توانند در داوریشان خشن باشند، که فرضاً «به گزارش (شفاهی) دانشجویان در سمینارها می ماند... گمان نکنم که حتی باز نوشته آن هم به درد چاپ بخورد.» نیز می توانند نسبت به بخشی از مقاله نظری تشویق‌آمیز ابراز دارند که فی‌المثل «نمای یادداشت‌هایی را دارد که برای نگارش رساله‌ای در حد یک کتاب نوشته شده باشد. امیدواریم «آقای فلان» چنین برنامه‌ای در پیش داشته باشند.» و چنانچه نشریه‌های متعددی در آن زمینه تخصصی در کار باشند، نویسنده مقاله درگیر شبکه‌ای تو در تو از شورای سردبیران و داوران می تواند شد؛ و بسا که یک داور در چندین شورا عضویت داشته باشد. و این ممکن است پاسخهایی از این دست برای نویسنده مقاله در چنته داشته باشد که: «وقتی این مقاله برای «فلان نشریه» فرستاده شده بود، من رأی به رد آن دادم. حالا هم نظر من از آن بهتر نیست». برخی از این مشاوران ممکن است نامجویانی تازه کار باشند، برخی دیگر مردم آزاران یا حسودان و برخی نیز مهربانانی همدرد. گرچه اظهار نظرهایشان اغلب کوتاه است، می توان بسازتاب آهنگ صدایشان و اغراض آشکار و نهانشان را در آنها باز یافت: انتقادهایشان را می باید هنگام ارزشیابی با همین میزان سنجید. به هر تقدیر، انتقاد هیچ کدامشان را به سبب اغراض شخصی نادیده نگیرید. سردبیران از وجود این چنین کوتاه بینها در میان داوران به خوبی باخبرند. وانگهی، حتی خرده گیریهای مغرضانه نیز، هرگاه به درستی و ارسی شوند، در کار تجدید نظر و بازنویسی مقاله کمک کار و سودبخش خواهند بود.

همین سخنان خرده‌گیران، هر گاه مورد غور و اندیشه واقع شوند، بسا که به اصلاح جنبه‌هایی از مقاله بینجامد که حتی به مغز منتقدان نیز خطور نکرده بوده است.

اعضای شورای گزینش هر نشریه‌ای جوانبی را در نظر دارند که قبول آنها برای نویسنده دشوار می‌تواند بود؛ هر چند نویسنده می‌باید توجه داشته باشد که چنان جوانبی خواه و ناخواه تعیین‌کننده است. اینان نشریه‌ای را منتشر می‌کنند که به هر حال ویژگی‌هایی حسابشده دارد؛ خط مشی معینی دارد که دنبال کردن آن برای آنان الزامی است، نوع خوانندگانش مشخص است، بودجه‌ای دارد، زمان انتشارش از پیش برنامه‌ریزی شده است، سبک و صفحه‌بندیش نیز هم؛ احتمالاً از مؤسسه‌هایی نظیر دانشگاهها و انجمنهای علمی کمک مالی دریافت می‌کند و آن مؤسسه‌ها بر آن نظارت عالی دارند. همه این عوامل موقعیت خاصی را فراهم می‌آورد که اعضای شورای گزینش نشریه موظفند در چارچوب آن، آثار دریافتی را بخوانند و بسنجند و داوری کنند. افزون بر این، برخی از نشریه‌ها مطالب دو یا سه سال آینده‌شان را هم از پیش انتخاب کرده‌اند؛ سهل است که چندین صد مطلب را نیز دربارهٔ امور جاری در اختیار دارند؛ گذشته از آن که با کوهی از کارهای عقب‌مانده هم دست به‌گریبانند. این است که می‌توانند در قبول مقالات سخت‌گیر و مشکل‌پسند باشند.

دست کم هفته‌ها طول خواهد کشید تا مقاله‌ای را که برای نشریه‌ای فرستاده‌اید به‌منظور تجدیدنظر و اصلاح برای شما پس فرستند؛ و در طول این مدت شما احتمالاً به آن مقاله نگاه نکرده‌اید. خوب است آن را دوباره بخوانید و پیشنهاد من این است که این کار را حتی پیش از آن بکنید که به انتقادهای ارسال شده دست‌زده باشید. گرچه خود نویسندهٔ مقاله‌اید، با این همه فاصله‌ای که برای مدتی میان شما و آن مقاله افتاده سبب شده است که شما اینک در مقام یک خوانندهٔ مطلوب آن قرار گرفته باشید، یعنی مجبور باشید بیشتر به واژه‌هایی که بر روی صفحه است توجه کنید و کمتر از آشنایی خود با محتوای مقاله کمک بگیرید. خواهید دید که خودتان از نارساییهای مقاله ناراحت خواهید شد. اینک انتقادهای را بخوانید. هشت نکتهٔ سازنده هست که آن قدر از سوی منتقدان مختلف تکرار شده‌اند که اکنون می‌توان آنها را همچون معیارهای منتقدان به حساب آورد. در زیر هر هشت‌تای آنها

را همراه با هشت توصیه به نویسندگان می‌آوریم تا اینان دریابند با چنین نکات انتقادی باید چگونه برخورد و چگونه عکس‌العمل نشان داد. مشاور علمی نشریه اظهار نظر کرده است که:

(۱) مقاله برای این نشریه متناسب نیست. خیلی تخصصی است؛ خیلی هم کلی. می‌خواهد بگوید گزینش چنین موضوعی برای چنان نشریه‌ای نادرست است. شیوهٔ برخورد با موضوع هم نادرست است. سبک نیز هم. یعنی شما دارید برای نوعی دیگر از خوانندگان می‌نویسید. به شماره‌های پیشین نشریه نگاه کنید، مقالهٔ خود را با آنها که از سوی سردبیر متناسب شناخته شده‌اند بسنجید. مقاله‌ای محققانه، مشروح و آکنده از زیرنویسهای مغلق به درد مجله‌ای همگانی نخواهد خورد؛ همچنان که هیچ مقالهٔ آیکی و نامستندی هم به کار نشریه‌ای علمی نخواهد آمد. نشریه‌ای را که برایش مقاله می‌فرستید به درستی بشناسید. گاهی سردبیری در برخورد با مقاله‌ای که با نشریه‌اش سازگار نمی‌یابد، به نویسنده پیشنهاد می‌کند که آن را برای کدام نشریه بفرستد. این چنین پیشنهادها را پاس دارید و از آنها پیروی کنید.

(۲) نویسنده تکلیف خود را انجام نداده است. مشاور می‌خواهد بگوید که تحقیق کافی نکرده‌اید. به احتمال زیاد نکاتی را دربارهٔ موضوع مقاله می‌دانند که از چشم شما پوشیده مانده است و چه بسا که راهنمایان کند تا به چه منابعی رجوع کنید. احتمال آن هست که شما واقعاً به منابع مزبور از پیش رجوع کرده باشید ولی نخواستید باشید نکات مورد نظر او را برگزینید. اگر چنین بوده است، سنتهای رایج در کار تحقیق را نادیده گرفته‌اید. شاید هم مشاور می‌خواهد که مقاله را با مقدمه‌ای دربارهٔ آنچه دیگران پیش از شما انجام داده‌اند آغاز کنید؛ و یا می‌خواهد با زیرنویسهای بیشتر یا با ذکر آثار بیشتر به درستی نشان دهید که همهٔ منابع مربوط را به راستی دیده و خوانده‌اید. کتابشناسی مقاله‌تان را بار دیگر و ارسی کنید، به ویژه بدین منظور که آیا متهم به نادیده گرفتن آثار تازه در زمینهٔ کارتان نیستید.

(۳) تقریر درخشان است؛ یک درآمد حسابی. احتمالاً موضوع مقاله در حین تهیهٔ مطلب برای درس روز بعد به ذهنتان خطور کرده است. در مقاله هم انگار دارید با دانشجویان حرف می‌زنید. این انتقاد نیز به همان مسألهٔ دمسازی نشریه بسا نوع خوانندگان باز می‌گردد. خوانندگان نشریه‌ای که مقاله را برایش

فرستاده‌اید گروه محققانند. خوب است آن را برای نشریه‌ای بفرستید که سعی در آشنا کردن مردم با زمینه تخصصی شما دارد. (۴) نویسنده حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. آنچه نزد شما کشفی بزرگ می‌نماید بسا که نزد دیگری به مثابه یادداشتی کهنه مربوط به یکی از دروس گذشته‌اش باشد. کشف خود را با یکی چند صاحب نظر دیگر نیز در میان بگذارید و اگر نظر اینان نیز همان بود، واقعیت را بپذیرید: معدنی که یافته‌اید سرشار نیست، دیگران شیرۀ آن را پیش از شما کشیده‌اند. به مطلبی دیگر بپردازید؛ و این بار منابع موجود را خوب بکاوید تا مطمئن شوید هیچ کس دیگر مطالب شما را پیش از این با همان استدلالها و همان مواد پژوهشی منتشر نکرده باشد.

(۵) مطلب غلط، گمراه کننده، بنی دقت و پرسش انگیز است. اگر انتقاد متوجه واقعیتی عینی است، از شمار تاریخ رخدادی یا نام کسی، با مراجعه به منابع اصلاحش کنید و سپاسگزار باشید؛ و اگر متوجه عقیده‌ای، استنباطی یا تحلیلی است، امکان بر خطا بودن خود را از قلم نیندازید و در استدلال خود تجدیدنظر کنید، ظاهراً آن عقیده، استنباط یا تحلیل قانع کننده نبوده است. شاید لازم باشد که با نقل قول از صاحب نظری دیگر، با آوردن ادله اضافی یا با بیان روشنتر استدلالهای خود بر استحکام آن بیفزایید. شاید هم لازم باشد که با اعلام صریح مخالفتتان با آنچه در آن باره قبول عام یافته است موقعیت خود را روشن کنید.

(۶) این قسمت روشن نیست. حالا که دوباره مقاله را می‌خوانید، آیا مطالب به نظر خودتان روشن هست؟ پیش از هر چیز آیا مطمئنید که مطالب را قبل از نوشتن در ذهنتان خوب حلاجی کرده‌اید؟ آیا ریشه ابهام در زبان مقاله است؟ نکند مطالب را وارونه نوشته‌اید؟ یا طنزی، گوشه‌ای، چیزی را بد به کار برده‌اید؟ نکند جمله‌هایتان دراز و پیچیده بوده یا در نقطه گذاری اشتباهی روی داده است؟ مبادا فرض کرده‌اید که مطلب خودش آشکار است و لذا به خود زحمت نداده‌اید تا خوب بشکافیدش؟ این بار سعی کنید همه چیز را جوری دیگر بنویسید.

(۷) بیش از حد کوتاه است؛ جای جزئیات خالی است؛ بیش از حد دراز است؛ زیادی به جزئیات پرداخته. هردو انتقاد به یک جا ختم می‌شوند: نگاهداشت اندازه، توازن و مثال. برای

چه فقط همین جزئیات را که در مقاله هست در آن منظور داشته‌اید؟ چرا نه بیشتر؟ چرا نه کمتر؟ آیا هدفتان ارائه مثال است یا توضیح؟ آیا آن همه جزئیات را به عنوان گواه درستی مطلب آورده‌اید تا خواننده را به قبول آن ترغیب کنید؟ آیا می‌خواهید خواننده را با نمایش عمق و وسعت معلومات خود تحت تأثیر قرار دهید؟ اگر منظور توضیح و عرضه مثال است، یک مورد از جزئیات بس است. و اگر منظور ترغیب خواننده است، صدها مورد نیز کم است. اما اگر غرض اظهار فضل است یک دانه‌اش هم زیادی است. اگر مقاله بیش از حد کوتاه تشخیص داده شده، دامنه موضوع آن به احتمال زیاد گسترده تر از آن است که در یک مقاله ده صفحه‌ای بگنجد؛ از همین روی مجبور شده‌اید از جزئیات ضروری چشم‌پوشید و به کلی بافی بسنده کنید. و اگر بیش از حد طولانی شناخته شده، بسا که بر سر توضیح و توضیحات زحمت زیادی به خود داده‌اید؛ یا آهنگ سخن خود را خوش می‌داشته‌اید؛ یا باز هم مقاله نویسی را با پایان نامه نویسی اشتباه کرده‌اید. همواره چیزهایی هست که می‌شود از مقاله حذف کرد. و آنچه می‌شود حذف کرد، می‌باید چنان کرد.

(۸) بد نوشته شده؛ نامحوار است؛ پاراگرافها طولانی و نامربوطند؛ زبان فاقد دقت است؛ واژه‌ها قلمبه‌اند؛ و چه و چه. تنها برخی از آنچه در این نوع انتقاد گفته می‌شود، برونگرایانه و ملموس است: طول جمله و پاراگراف را می‌شود اندازه گرفت. اما به‌طور کلی این نوع انتقاد سخت تر از آن است که نویسنده بتواند خودش آنها را به کار گیرد. از میان همکارانی که خود نویسنده‌اند یکی را پیدا کنید که کمکتان کند. اگر نشد، در همه دانشگاه یکی را دست‌وپا کنید حتی به سراغ گروه‌های زبان و زبان‌شناسی بروید. و گرنه، به سروقت کتابهایی بروید که درباره سبک و آیین نگارش نوشته شده‌اند.<sup>۲</sup>

هنگام تجدیدنظر و اصلاح، همچنان که از مقاله به سراغ انتقادها می‌روید، و باز از انتقادها به مقاله باز می‌گردید، این دو هشدار را در ذهن زنده نگاه دارید: نخست، حتی اگر منتقدی لغزشی را تنها در یک جای مقاله گوشزد کرده است، همان لغزش ممکن است در جاهای دیگر هم رخ داده باشد. به دنبالش بگردید. هر کدام از ما عادات ذهنی و زبانی خاصی را داریم که به سبب آنها به تکرار مکررات گرفتار می‌آییم. چون از این عادات بی آن که

فکرشان را کنیم پیروی می‌کنیم، هرگز متوجهشان نمی‌شویم. چنین انتقادی می‌تواند توجه ما را به عادت‌های بد جلب کند. و اگر آن عادت بد در یک جای مقاله منعکس باشد، احتمالش خیلی زیاد است که در جاهای دیگر هم بروز کرده باشد. دوم، نسبت به پیامدهای هر تغییری که در مقاله می‌دهید هوشیار باشید. وقتی بخشی از مقاله را طبق انتقادهای منتقدین باز می‌نویسید، امکان آن هست که تناسب آن را، یا پیوند آشکار آن را و یا سنخیت و هماهنگی آن را با بخشهای پیشین و پسین آن برهم بزنید. انتظار آن را نداشته باشید که باز هم گزینشگران نشریات این‌گونه لغزشها را به رختان بکشند. هر انتقادی به احتمال زیاد متوجه جزئی از اجزاء مقاله است؛ ولی مواظب باشید که به کار گرفتن آن بر ساختمان کل مقاله تأثیر خواهد گذاشت.

نکات هشتمگانه‌ای که در بالا طرح و شرح شدند، همگی نکاتی مشخصند؛ همگی به جنبه‌های معینی از یک اثر مربوط می‌شوند. انتقادهای سودبخش دیگری هم هست که اغلب به‌طور مبهم به دست داده می‌شوند؛ تا این حد جمع و جور و مشخص نیستند. گزینشگر بسا که با خواندن مقاله شما بر سر شوق بیاید و اندیشه‌های خود را در پیرامون موضوع مقاله به قلم بیاورد؛ تأملات خود را بیرون بریزد؛ و یا به موازات آنچه شما نوشته‌اید، و حتی در حاشیه بخشی از عقاید شما، رساله‌ای تحویل‌تان دهد. تنگ حوصلگی به خرج ندهید. کار او را کنار ننهید. نگویید این که آن چیزی نیست که من می‌خواهم بگویم. مطالبی را به رایگان و فارغ از هر الزامی به شما داده‌اند، این شما باید تصمیم بگیرید که چه هست و آیا به کارتان می‌خورد یا نه. شاید مشاور علمی مشفقانه خواسته باشد در پژوهشهای شما شرکت کند. شاید صرفاً خواسته باشد بگوید «همین‌طور که اثر شما را می‌خواندم این اندیشه‌ها خود به‌خود به ذهنم خطور کرد.» این قبیل اظهارنظرها چه بسا راههایی را پیشنهاد کنند که شما می‌توانستید از آنها بروید اما نرفته‌اید؛ یا به نتایجی ضمنی اشاره کنند که می‌توانستید بگیرید، اما نگرفته‌اید؛ یا به پیامدهایی پیردازنده که با دنبال کردن خط فکری شما حاصل دیگران می‌تواند شد؛ و یا صرفاً پرسش ناگفته‌ای را از این دست طرح کنند که «آیا این جنبه از مطلب را ندیده‌اید؟». این چنین اظهارنظرها را مقتنم شمارید. آنها را با آغوش باز بپذیرید. دل خوش دارید که چه مقاله‌تان چاپ شود و چه نشود، در صحبت

صاحب نظران پژوهشگرید.

صاحب نظران سرشناس - آن را خوانده و تحسین کرده‌اند، اینها همه به خودتان مربوط می‌شود و مورد علاقه خودتان است و بس. اینها هیچ سردبیری را نمی‌تواند ترغیب کند. کمک‌کار نیز نمی‌تواند بود. دیوان عالی سردبیری هم هیچ‌جا نیست که شما به آن عرض حال بنویسید. وقت خود را با نوشتن نامه‌هایی در این مایه به سردبیر به باد مدهید که: «نمی‌خواهم مثل نویسنده‌ای رفتار کنم که مقاله‌اش را نپذیرفته‌اید؛ اما...» چون در آن صورت درست همان‌طور رفتار خواهید کرد. تعیین‌کننده خط مشی سردبیری، نویسندگان نیستند؛ دیگرانند. همراه با تسلیم مقاله خود، می‌باید خودتان را هم تسلیم داوریهای آنان کنید. جای توضیح نیست؛ جای پوزش نیست؛ جای دفاع نیز نیست. نقد و نظر را با همان حسن نیت و تفاهمی که به شما عرضه می‌شود، بپذیرید؛ تنها با همین حسن تلقی است که می‌توان به چنان روحیه باز و استوار و چنان مغز آموخته و پخته‌ای دست یافت که برای استفاده از نقد و نظر ضروری است.

آنچه در این نوشته آورده‌ام بسا که این تصور را در اذهان پدید آورد که داوریهای منتقدان را همیشه می‌باید پذیرفت. منظور من این نیست. برخی از داوریهای آنان می‌تواند پیش پا افتاده باشد، غلط باشد، به سبک و سلیقه شخصی مربوط باشد... این‌گونه داوریهای خودتان می‌توانید سبک و سنگین کنید و کنار بگذارید. در واپسین گام می‌باید به خودتان اعتماد کنید؛ روی پای خود بایستید. اما انتقاد، چه غلط باشد و چه درست، سود بخش است. اگر نادیده گرفته شود، بعید است که بتوان به چاپ و انتشار اثری راه برد.

نوعی دیگر از اظهار نظرهای غیرمستقیم، که خود می‌تواند برای نویسنده بسیار سودبخش باشد، تلخیص است. ممکن است مشاوره به این بهانه که «می‌خواهم سرشت و عمق برداشت خود را از فکر اصلی مقاله‌تان برای شما باز نمایم» از مقاله شما خلاصه یا فشرده‌ای تهیه کند؛ و در نهایت به شما بگوید این است آنچه من فکر می‌کنم شما دارید می‌گویید. و این خود چشم‌گشا است. اولاً، چون هر اظهار نظری از این دست، بی آن که شما را محکوم کند، وانمود می‌کند که مشاور در دنبال کردن استدلالهای شما دشواری داشته است؛ و گرنه، دلیلی نمی‌داشت که زحمت تلخیص آن را به خود بدهد؛ آن هم آن‌طور که خودش فکر کرده که منظور نظر شما بوده است و آن‌طور که خودش آن را دریافته است و این تمرینی است که خود نویسنده می‌باید پس از نگارش مقاله انجام دهد. فراموش نکنید که حتی اگر تلخیص او دقیقاً با آنچه شما می‌خواستید بگوید مطابقت داشته باشد؛ باز هم به صرف آن که او به ضرورت این کار برای فهم مطلب گردن نهاده، خود گواه وجود اشکالی در کار شما است. او نمی‌باید خود را ناگزیر از فشرده‌نویسی دیده باشد. اما اگر تلخیص او با مطلب شما مطابقت نداشته باشد، آن تلخیص حتماً از نظم و ترتیبی بیشتر از آنچه در مقاله شما هست برخوردار است؛ و شما آزادی‌تسا از آن بهره بجوید یا نجوید. شاید هم بتوانید از رهگذر سنجش تلخیص با مقاله به شیوه‌های تازه‌ای به سود مقاله خود راه برید.

وقتی که اظهار نظرها را به حساب آوردید و مقاله را، آن‌طور که صلاح دانسته‌اید، بازنویسی کردید، باز می‌باید در صدد چاپ و انتشار آن برآید. ولی نه در همان نشریه اولی؛ مگر آن که سردبیر به دیدن دوباره آن علاقه‌ای نشان داده باشد. این بار حواستان را جمع کنید تا نشریه مناسبی را برگزینید. خود را نیز جمع‌وجور کنید تا، اگر این بار هم نشد، همه کارها را از سر بگیرید.

احتمالش هست که مقاله‌تان را بارها و بارها رد کنند. این که روی آن زحمت بسیار کشیده‌اید، این که اهمیت آن را با پی و پوستتان احساس می‌کنید، این که هر کلمه‌اش برایتان معنایی دارد، این که به محتوایش از بن دندان اعتقاد دارید، این که فلان مقدار کتاب و مقاله چاپ کرده‌اید، و این که داده‌اید و همه - از جمله

۱. نگاه کنید به صفحه ۳ از:

Joel Conroy, «Editor's Column» PMLA, Vol. 96, No. 1, January 1981.

(نقل قولهایی که مرجع آنها را به دست نداده‌ام، همه از نامه‌های قبول یا ردی است که خودم از نشریات دریافت کرده‌ام. انتقادات و اظهار نظرها ساختگی نیستند.)

۲. برای دستیابی به گلچین سودمند و پرحاشیه‌ای از این‌گونه رهنمودها نگاه

کنید به:

Elise Myers Station, «some pointers on style», *Scholarly Publishing*, Vol 12,

No. 1, October 1980, pp. 75-84.

و یا نگاه کنید به بازنوشته همین مقاله در کتاب همان مؤلف به نام:

*Author and Editor at Work: Making a Better Book* (Toronto: University of Toronto Press, 1982).